

پیش‌خواران

داستانوارهای مستند در باب زندگی و زمانه آیت‌الله‌العظمی‌مرعشی نجفی

مرجعی که سومین کتابخانه جهان اسلام را پایه نهاد

■ شاهد توحیدی



آنها کتاب «شهاب‌الدین» اثر زهرا باقری است که انتشارات شهید کاظمی آن را منتشر کرده است. تا‌نمای ناشر در باب مختصات این پژوهش به نکات ذیل اِشارت برده است: «کتاب شهاب‌الدین، زندگینامه و خاطراتی از آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی به قلم خانم زهرا باقری است. از این نویسنده، قبلاً کتاب نانا به چاپ رسیده است. نویسنده در این اثر سعی کرده است تا با قلمی ساده و به دور از تکلف، وقایع مهم زندگی آیت‌الله مرعشی را به تصویر بکشد. این کتاب خواننده را با آن مرجع فقید و نام‌آور همراه می‌کند و به نجف، کربلا، سامرا، تبریز، تهران و قم می‌برد. خواننده از گوشه حجره کوچک سید شهاب‌الدین در نجف، شاهد شب زنده‌داری‌ها و مرارت‌های اوست. فقر و تنگدستی‌اش را می‌بیند و تلاش‌های شبانه‌روزی‌اش برای تحصیل را مشاهده می‌کند و همراه او روزها مقابل اساتید زانو می‌زند و شب‌ها در سرداب سرد سامرا به نهج‌د می‌پردازد. خواننده از تشرافات آیت‌الله مرعشی به محضر امام زمان(عج) هم‌بهره نمی‌ماند و گوشه‌هایی از تشرفات را نظاره‌گر خواهد بود... آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی در سال ۱۳۱۵ ق (۱۲۹۶ش) در نجف به دنیا آمد و شهاب‌الدین نام گرفت. پدرش آیت‌الله سید شمس‌الدین محمود مرعشی نجفی از فقها و مدرسان علوم اسلامی نجف بود. آیت‌الله



آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی در دوره جوانی

مرعشی پس از رحلت آیت‌الله البروجردی در فروردین‌ماه سال ۱۳۴۰، به عنوان مرجع شیعیان برگزیده شد. میلیون‌ها نفر از شیعیان کشورهای مختلف از جمله ایران، عراق، لبنان، کویت، احساء و قطیف عربستان، امارات عربی، بحرین، پاکستان، هند، ترکیه و بخشی از کشورهای آفریقایی مانند زنگبار از ایشان تقلید می‌کردند. ایشان از بسیاری از مراجع تقلید شیعه اجازه اجتهاد گرفتند. برخی از آنها عبارتند از: آیت‌الله آقا ضیاء عراقی، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آیت‌الله علامی کرمانشاهی (از شاگردان آخوند خراسانی) و چهاره‌های دیگر. آیت‌الله مرعشی علاوه بر آنکه از شاگردان آیات: شیخ عبدالکریم حائری و آقا ضیاء عراقی بود، از دروس آیات: سیدعلی قاضی، سید احمد کربلایی و میرزا جواد ملکی تبریزی بهره برد. آیت‌الله نجفی کتابخانه‌ای را در قم تأسیس کرد که امروزه از لحاظ تعداد و کیفیت نسخه‌های خطی کهن اسلامی، نخستین کتابخانه ایران و سومین کتابخانه جهان اسلام به شمار می‌رود. همچنین او مدرسه‌های مرعشیه، شهابیه، مهدیه و مؤمنیه را در قم تأسیس کرد...»

«شهاب‌الدین» در بخشی از خوش‌بی‌روایت به این داستان پرداخته است: «زن‌ا عرب که از روستاها و بادیه‌های اطراف نجف می‌آمدند، نان، کره و سرشیر را در سیدهای حبصری روی سرشان گذاشته بودند. آنها به مرور، وارد بازار می‌شدند و بساط فروش‌شان را در کنار دکان‌ها پهن می‌کردند. هر چند دقیقه یک بار، آشنایی شمس‌الدین را می‌دید و دست بر سینه سلام می‌داد. شهاب‌الدین پشت سر پدرش راه می‌رفت و به نغمه بلبل‌ها و کوکوی فاخته‌ها گوش می‌داد. بی‌بی گفته بود پرندۀ‌ها ذکر می‌گویند. شهاب در بی کشف ذکر پرندۀ‌ها بود...»

■ **احمد رضا صدری**

روزهای اکنون، نداعی‌گر سالروز ار تحال مرجع فقیدشعیه، زنده یاد آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی است. از این روی و در تبیین سیره سیاسی آن بزرگ، بخش‌هایی از خاطرات فرزند فرزانۀ‌اش حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمود مرعشی نجفی در این باره را به بازخوانی نشستیم.ایم. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.
■ ■ ■

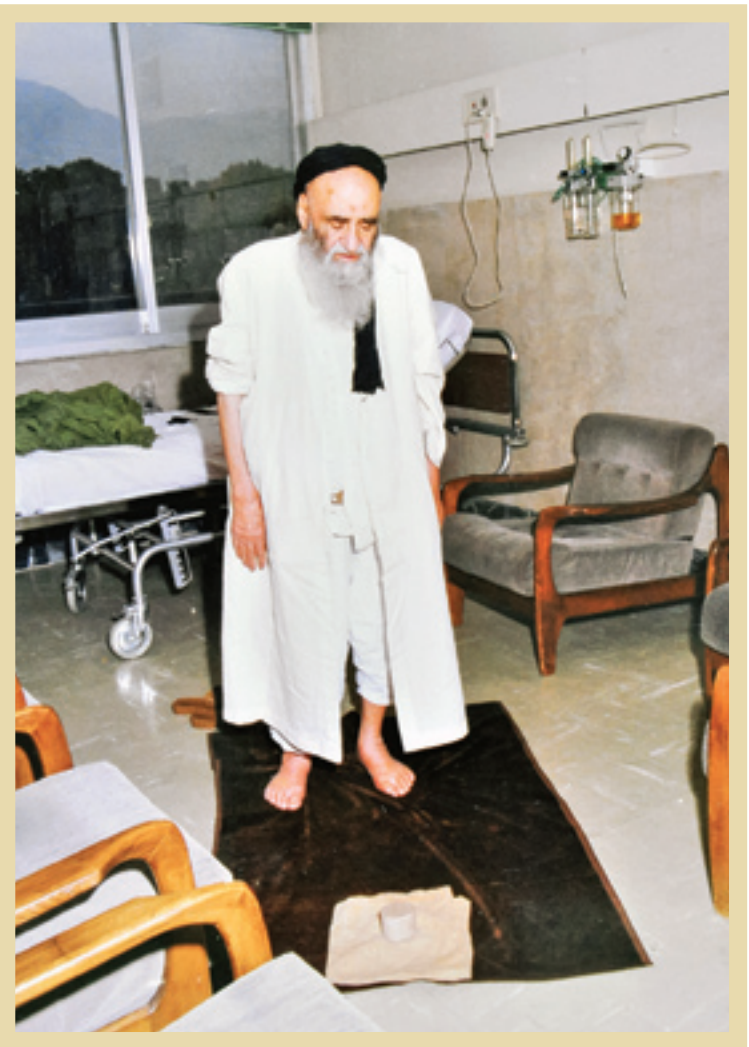
■ **حساسیت بر غارت منابع علمی شیعه**

نزد بسا مردم کشورمان، عالم تشیع و جهان اسلام، نام زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی نداعی‌گر کتابخانه‌یی بدبلی است که در شهر قم پایه‌گذاری کرده است. بااین همه باید دانست که حساسیت آن بزرگ بر جمیع میراث علمی شیعی – اسلامی و جلوگیری از غارت آن از سوی عوامل استعمار به دوران طلبگی وی بازمی‌گردد. مطلقاً که وی به همین دلیل با کنسول انگلستان در نجف درافتاد و شبی را در زندان به صبح رساند. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمود مرعشی نجفی در اینباره روایت کرده‌است:

«یک‌بار ایشان در نجف‌از بازار می‌گذشتند که می‌بینند پیرزن تخم‌مرغ‌فروشی یک کتاب خطی را هم‌در کنارش گذاشته‌است و می‌خواهد آن را بفروشد. کتاب ریاض‌العلماء و کتاب مهمی هم بود و تا آن زمان، چاپ نشده بود. آن خانم قیمتی را برای کتاب می‌گوید که مرحوم‌ابوی نداشتند. کنسول انگلیس در نجف به شدت دنبال گردآوری نسخ خطی بود و می‌دانست که ابوی خود را می‌شود و به پیرزن می‌گوید این آقا هر قیمتی که به توداد، من دو برابر بیشتر می‌دهم!مرحوم‌ابوی به آن خانم می‌گویند باشد، من همین مبلغ را تهیه می‌کنم و می‌آورم و اگر لازم است چیزی را هم گرو بگذارم، می‌گذارم!بعد در دل دعا می‌کنند یا امیرالمؤمنین(ع)!

فصل دوم

دستگیری امام خمینی در خرداد ۱۳۴۲، برای بسا علما و مردم قم بهت‌آور بود. در این میان آیت‌الله مرعشی نجفی پس از دریافت این خبر بی‌درنگ تصمیم گرفت عازم صحن حضرت معصومه(ع) شود و سپس دیگر مراجع و مدرسین نیز چنین کردند. اجتماع گسترده مراجع، طلاب و مردم، بیم ساواک را در پی داشت تا آنجا که برای متفرق کردن معترضان به شکستن دیوار صوتی و تیراندازی دست زد



«جلوه‌هایی از سیره سیاسی آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی»
در آینه خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمود مرعشی نجفی

قبرستان وادی‌السلام قم

نماز نیمه شب بر پیکر رهبر فدائیان اسلام

من برای اینکه این نسخه‌ها به دست اجانب نیفتند، آنها را می‌خرم. خودتان کمک کنید!پیرزن به کنسول می‌گوید این کتاب را به این سید می‌دهم و به تو نمی‌دهم! خلاصه مرحوم‌ابوی نسخه خطی را می‌گیرند. شب در حجره‌شان بودند که شرطه‌ای می‌آید و می‌گوید از شما شکایت شده‌است! معلوم می‌شود که کنسول انگلیس این ماجرا را درست کرده است. به‌هر حال، مرحوم‌ابوی را به زندان می‌برند. فردای آن روز، مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی مرجع بزرگ نجف، ابوی را از زندان بیرون می‌آورند به این شرط که ایشان نسخه خطی را برگردانند. ایشان می‌گویند من شرعاً نمی‌توانم کتاب را به انگلیسی‌ها بدهم و آن را به شیخ‌الشریعه می‌دهند تا خودشان تصمیم بگیرند. در مدت محدودی که کتاب نزد شیخ‌الشریعه بود، حدود ۱۵ نفر، کتاب را بین خود تقسیم و رونویسی می‌کنند...»

■ **درگیری با مأمور کشف حجاب در قم**

جامعه مذهبی ایران به دلیل خصومت‌ورزی رضاخان با مظاهر دینی، همواره وی را تخطئه کرده‌است. شاگردان زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در حوزه علمیه قم نیز در این زمره بوده‌اند. با این همه برخی از آنان در این فقره از مرز انزجار قلبی فراتر رفته و با مأموران حکومت وی درگیر نیز شده‌اند!دکتر سیدمحمود مرعشی در باب تقابل عملی پدر با یکی از مأموران کشف حجاب در قم آورده است:

«یشان نسبت به رضاخان خیلی حساس بود. یک خواب عجیبی در مورد رضاخان دیده که بعضی جاهائیت‌شده است. فرمودند شبی در خواب بودم، دیدم یک باغی هست مردم دارند داخل آن باغ می‌روند. از یکی پرسیدم چه خبر است؟ گفت وجود مبارک پیغمبر اسلام در اینجا هستند، مردم دارند خدمت ایشان می‌روند. ما هم مبارکباد شدیم و دویدیم. دیدیم جمعیت زیادی است که ما می‌خواهیم بشکافیم و جلو برویم، اما راه نیست. آخرش

از این سو و آن سو به جلو رفتیم. وقتی رسیدیم، دیدیم که پیغمبر خدا را شهید کرده‌اند!دیدم یکی از روحانیون می‌گذازم!بعد در دل دعا می‌کنند یا امیرالمؤمنین(ع)!

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳

در حال ادای نماز مغرب

۱۳۶۸، بیمارستان خاتم‌الانبیا-تهران، آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی

د

به رغم پاره‌های فضاسازی‌ها و واژگونه نمایی‌های تاریخی، جمعیت فدائیان اسلام مورد حمایت بسا مراجع، علما و مدرسین حوزه علمیه قم قرار داشت. آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی در عداد اعلامی بود که با آنان همکاری می‌کرد و سال‌ها بعد و با دلالت وای پیکر شهید سید مجتبی نواب صفوی

از تهران به قم منتقل شد و پس از اقامه نماز از سوی آن مرجع بزرگ در نیمه شب، مخفیانه در قبرستان وادی‌السلام این شهر مدفون شد

مراجع، علما و مدرسین حوزه علمیه قم قرار داشتند. آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی در عداد اعلامی بود که با آنان همکاری می‌کرد و سال‌ها بعد و با دلالت وی، پیکر شهید نواب صفوی به قم منتقل شد و پس از اقامه نماز در نیمه شب توسط او مخفیانه در قبرستان وادی‌السلام این شهر مدفون شد. راوی در این خصوص نکات بی‌امده را به تاریخ سپرده‌است: «فدائیان اسلام در قسم با مرحوم آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری –از آیات ثلاث– خیلی ارتباط داشتند و در مرتبه بعدی با مرحوم‌ابوی در ارتباط بودند. نامه‌های زیادی از سوی اعضای فدائیان اسلام از جمله مرحوم نواب صفوی و مرحوم سید عبدالحسین واحدی داشتیم که بعضی از آنها موجوداست و چاپ هم‌شده‌است. یادم‌است به مدت دو ماه، مرحوم خلیل طهماسبی مخفیانه در منزل ما بود، چون خیلی دنبالش بودند. والده برای ایشان غذا درست می‌کردند و نمی‌گذاشتند هیچ کس بفهمد. نکته دیگر در ارتباط با فدائیان این است که پیکر مرحوم نواب صفوی را ابتدا در مسگر آباد دفن کردند، ولی عده‌ای آمدند و از ابوی برای نیش قبر و انتقال ایشان به قم کسب تکلیف کردند. مرحوم‌والد هم مشروط بر این که جسد به همراه خاک اطراف آن بر داشته شود و به هم نخورد، اجازه دادند. آنها نیز همین کار را کردند و ابوی ما ساعت یک بعد از نیمه شب، رفتند و مجدداً بر او نماز میت خواندند و همانجا دفن کردند. هیچ کس هم این را نمی‌دانست. غرض اینکه خیلی پدر ما به اینها علاقه‌داشت...»

■ **در اعتراض به دستگیری آقای خمینی به حرم پروید!**

خبر دستگیری امام خمینی در خرداد ۱۳۴۲، برای بسا علما و مردم قم و نیز همه ایرانیان بهت‌آور بود. در این میان آیت‌الله مرعشی نجفی پس از دریافت این خبر، بی‌درنگ تصمیم گرفت عازم صحن حضرت معصومه(ع) شود و سپس دیگر مراجع و مدرسین نیز چنین کردند. اجتماع گسترده مراجع، طلاب و مردم، بیم ساواک را در پی داشت تا آنجا که برای متفرق کردن معترضان به شکستن دیوار صوتی و تیراندازی دست زد:

«روز اولی که حضرت امام را گرفتند، من داستان جالبی از ساعات اولیه آن دارم. ما یک ایوان کوچکی در منزل قهمان داشتمیم، شب‌های تابستان می‌رفتیم و در آنجا می‌خوابیدیم. خیابان پیدا بود، مقابل کتابخانه بود. یک حمام بزرگی بود، منزل ما بغل حمام بود. در سحرگاه دیدیم سروصدای عجیبی در خیابان می‌آید. آمدیم پایین. من رفتم در خیابان، دیدم مردم دارند شعار می‌دهند و توی سرشان می‌زنند!گفتم چه خبر است؟ گفتند مگر نشنیدید؟ آقای خمینی را دستگیر کردند و دارند می‌برند!گفتم کی؟ گفتند یکی، دو ساعت پیش. من حتی عمامه هم به سر نداشتیم، همین طور با پیرهن و زیرشلواری دویدم به منزل ابوی! گفتم آقا چنین و چنان است، گفتند زود برو لباس‌هایت را بپوش و بیا. گفتیم: آقا ما چه کار کنیم؟ فرمودند به سه صحن می‌رویم. ما بلند شدیم و دوه، سه تا از رفقا هم آمده بودند. دستهای از مردم هم تا صحن به دنبال ابوی راه افتادند. و به‌روی ایوان آینه صحن بزرگ بود. آنجا جمع شدیم. مرحوم حاج‌آقا مصطفی هم آمدو نشست پیش ابوی، مرحوم آیت‌الله گلپایگانی هم آمدند و نشستند، بعضی اعلام دیگر هم آمدند. صحن پر از جمعیت شد. حاج‌آقا مصطفی رفت و در پله دوم نشست، بلند گو هم در صحن حاضر شد. گفتند: مریدان!دیشب در روزها ز ناگاهان یک‌دیگر می‌رفتند. چند تا زن را در تعقیب کرده بود، در تاریکی شب، مأموران ساواک آمدند، پدر ما را گرفتند و بازداشت‌شان همه جا نوشته بودند این خیبت دنی فلان!خیلی نسبت به خانواده پهلوی و بدش هم پرسش و بر نامه‌هایی که داشتند، حساس بودند. مرحوم‌ابوی در مورد کاپیتو لاسیون هم اظهار نظر کردند، اطلاعیه دادند و چاپ شده است...»

■ **علاقه به رهبر و اعضای جمعیت فدائیان اسلام**
به رغم پاره‌ای فضاسازی‌ها و واژگونه نمایی‌های تاریخی، جمعیت فدائیان اسلام مورد حمایت بسا مراجع، علما و مدرسین حوزه علمیه قم قرار داشت. آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی در عداد اعلامی بود که با آنان همکاری می‌کرد و سال‌ها بعد و با دلالت وای پیکر شهید سید مجتبی نواب صفوی

از تهران به قم منتقل شد و پس از اقامه نماز از سوی آن مرجع بزرگ به دلیل مشارکت در فعالیت‌های براندازانه مخفی!

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود مرعشی نجفی به دلیل علاقه وافر به امام خمینی و دوستی صمیمی با شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیدامجد خمینی به گونه‌ای مخفی با مبارزان مسلح همکاری می‌کرد. وی به همین دلیل و به رغم مکاتبات والای پدر در جامعه ایران و شیعه، سه بار دستگیر شد. حال که سخن از مبارزات آیت‌الله در میان است، مناسب است که از واپسین دستگیری فرزند نیز از زبان وی خاطراتی ذکر شود:

«سومین بار که ما را دستگیر کردند، یک مقدار از کارهای زیرزمینی‌مان ساواک آگاهی پیدا کرده بود. حالا نمی‌دانم کجا لو رفته بود، چون ما با گروه آقای بادامچیان بودیم، مسلح هم بودیم. حتی یک شب شنیدم افسری خیلی از بچه‌ها را در خیابان چهارمردان شهید کرده‌است. آن شب آمدم شهادتین را بگویم و او را بکشم، بچه‌ها نگذاشتند!

۹ جوار

روزنامه جوان | شماره ۲۲۷۶

من خیلی عصبی شده بودم. خدا را رحمت کند مرحوم شهید اوسطلی را که با فالخن مأموران را می‌زد، با سنگ قلاب می‌زد. می‌ایستاد و می‌گفت بچه‌ها کدام‌شان را برنم؟ می‌گفتمیم آن افسر که سیبل دارد، او از فاصله دور می‌زد!عاقبت هم ایشان را از پشت سر زدند. قبل از دفعه سوم دستگیری ما جوان‌ها اطلاعیه‌ای داده بودند که روز پنج‌شنبه تعطیل است، در سرتاسر کشور راهپیمایی داریم و این حرکت را مراجع عظام هم تأیید کردند. دوه، سه روز قبل از راهپیمایی، بیت آقای شریعتمداری این موضوع را تذکذب کرد!برخی هم می‌گفتند بیت آقای شریعتمداری از این موضوع اطلاع ندارند! من آمدم، یک اطلاعیه کوچکی در صفحه اول روزنامه اطلاعات دادم که در بالا چاپ شد. پول دادیم، چاپ کردیم. الان روزنامه‌اش هست که نخیر، والد ما اطلاع داشتند که روز پنج‌شنبه راهپیمایی است. ساواک نسبت به من بیشتر از گذشته عصبی شد تا اینکه حکومت نظامی شد. صبح نیم ساعت مانده بود به آفتاب، دیدم ابوی از منزل زنگ زدند و گفتند آمده‌اند دنبال تان. گفتم کی؟ گفتند از فرمانداری آمده‌اند، می‌گویند می‌خواهیم ایشان را ببریم! شما می‌آی اینجا یا اینجا بیایند آنجا در خانه‌ات؟ گفتم نه، من می‌آیم. آمدم و مرادر جیب انداختند و بردند به شهرپای قم. بیا انداختند در یک اتاقی. دو ساعت بعد، معاون ساواک قم آمدو شروع کرد به بازجویی. گفتم می‌دانی پرورده‌ات چیست؟ گفتم نمی‌دانم، اطلاع ندارم. گفت قیام علیه امنیت کشور، اهانت به اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر و موارد دیگر. گفتند شما باید به کمیته مشترک بروید، امشب هلی کوپتر می‌آید، شما و آسید صادق روحانی و رئیس بیمارستان نکویی را به تهران ببرد. بعد جوانان در خیابان چهارمردان، شروع کرده بودند به نفع ما شعار دادن که باید آزاد شوند. شب شد. یک سرگرد صالحی بود که رئیس زندان بود. بعد از انقلاب سرهنگ شده بود، مدتی هم شهرپای قم را اداره می‌کرد. دیدم آمد به عنوان اینکه به زندان سرکشی کندو ببیند من در چه‌حالم که یک نگاهی به در و دیوار کرد!می‌خواستست به من ندا بدهد که سکوت کن! روی قوطی سیگارش کلمه‌ای نوشت و گرفت جلوی من، رویش نوشت نترسید، دستور آزادی شما از تهران به من رسیده، اگر اینجا کاری کردند، خوف نکند! معاون ساواک آمد. گفت ما می‌کشیم، ما می‌بندیم، ما می‌زنیم!گفتم هر کاری می‌خواهید بکنید، من حاضر!م گفت من می‌خواهم کاری بکنم تا شما آزاد شوید. گفتم نه، من آزاد هم نشوم، اشکالی ندارد! معلوم شد ابوی ما به آیت‌الله خوانساری زنگ زده بودند، آقای آسید احمد خوانساری و آقای محسنی ملایری، خلاصه اینها وساطت کرده بودند پیش آقای آشتیانی. ایشان هم زنگ زده بود به ساواک که فلائی کجاست؟ نهایتاً گفته بودند آزادش کنید...»

■ **حمایت قاطع از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای**
سرانجام زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی در زمره مراجعی است که به طور قاطع از انتخاب حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای به‌رهبری انقلاب اسلامی در پی ار تحال امام خمینی حمایت کرد. دکتر مرعشی در باب این فراز از حیات سیاسی پدر به ارائه مستندات و خاطراتی پرداخته است:

«شان رسماً نامه‌ای خطاب به رهبری نوشندت و در آن نامه که متن آن در کتاب مرزبان حماسه‌ها نیز آمده است، تأکید کردند در پی مسئولیت بس حساس و سنگین مقام رهبری جمهوری اسلامی که برعهده آن جناب گذاشته شده، بدین‌وسیله ضمن تأیید با احساس وظیفه و به عنوان پدری سالخورده که روزهای آخر عمر را بر حسب‌ظاهر سپری می‌کند، از جنابعالی انتظار دارم تا در جهت از پیش اهتمام فرموده و با پیروی از دستورات الهی و انسان‌سازان آیت‌الله مصطفی(ع) – که در طول تاریخ مظلوم واقع شده‌اند– با شتایی بیشتر گام بردارید... ایشان همچنین حدود پنج ماه بعد، در نامه دیگری به رهبر معظم انقلاب تصریح کردند قاطعیه ملت ایران نیز باید قدران رهبری و دولت خدمتگزار جمهوری اسلامی باشند و خداوند سبحان را که به آنان نعمت حکومت صالحه ارزانی داشته است، شکر بگزارند... مرحوم پدر ما خیلی علاقه و ارادت به آقای آسید جواد خامنه‌ای پدر رهبر انقلاب داشتند. می‌گفتند مر ما، متدین، باصفا و نیک‌فلسی است. با یکدیگر آشنا بودند و ارتباط و مکاتبه داشتند. خیلی گشتم تا این مکاتبات را پیدا کنم، اما موفق نشدم. البته خود من هم هر وقت مشهد می‌رفتم با رهبر انقلاب مانوس بودم. در آن زمان، شب‌ها در مسجد گوهرشاد، بعد از نماز جماعت مغرب و عشاء، حلقه‌ای بود که طلبه‌ها می‌نشستند و گعده می‌کردند که من همراه با آقای خامنه‌ای در آن گعده‌ها می‌نشستم. خاطرم است سال ۷۰ بود که در سفری به قم تشریف آوردند. یاد است در گنجینه نسخ خطی رفتند. من خطوط علمی و کتاب‌های خطی را به ایشان نشان می‌دادم. خیلی طول کشید، چون خیلی علاقه داشتند. ناگاهان آقای محمدی ساعت را نگاه کرد و به آرامی به ایشان گفت باید به قرار بعدی بروند. آقا گفتند ما با پای خودمان و به اختیار خودمان وارد اینجا شدیم، اما غیر اختیاری از اینجا خارج می‌شویم و اگر آقای محمدی نگفته بودند شاید تا دو ساعت دیگر هم اینجا می‌ماندم و متوجه گذشت زمان نمی‌شدم! ایشان محو خطوط علما و کتاب‌ها شده بودند و من هم لذت می‌بردم. خطوط علامه و شیخ طوسی را به ایشان نشان دادم که گفتند اگر تصویری از ایشان نیست، لاف‌لق خطوط ایشان هست. من به ایشان عرض کردم بعضی نسخه‌ها را پدر من به نماز و روزه استیجاری خریداری کردند. ایشان هم تأکید کردند که دولت باید از کتابخانه پشتیبانی و حمایت کند...»



ده، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود مرعشی نجفی در کنار پدر